جلسه 396

چهارشنبه 20/08/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

التنبیه الخامس: مرحوم آخوند فرموده اند: نزاع در این مسأله اختصاص به امر ونهی نفسی و یا تعیینی و یا عینی ندارد. کسی که اجتماع امر ونهی را محال می داند، اجتماع امر ونهی غیری را هم محال می داند. اجتماع امر ونهی تخییری را هم محال داند. اجتماع امر ونهی کفائی را هم محال می داند.

مثلا اگر مولا اکر کرد تخییرا که یا مکلف نماز بخواند و یا روزه بگیرد. و از آن طرف نهی کرد تخییرا از نماز در یک مکان همراه با مجالست با زید. مکلف آمد از واجب تخییری نماز را انتخاب کرد، ولکن مجالست با زید هم کرد. این نماز هم می خواهد مصداق واجب تخییری بشود و هم مصداق حرام تخییری است، چون مولا گفت لاتجمع بین الصلاة فی هذا المکان ومجالسة زید. واین مکلف در این مکان ابتداء نماز خواند وبعد از نماز با زید مجالست کرد. این نماز هم بخواهد مصداق واجب بشود و هم مصداق حرام، قائلین به امتناع اجتماع امر ونهی قبول نمی کنند.

مرحوم آقای خوئی فرموده است: ما جزء قائلین به امتناع اجتماع امر ونهی هستیم اما این مثال شما ربطی به بحث اجتماع ندارد. نهی تخییری معنایی جز حرام بودن جمع بین الفعلین ندارد. حرام می شود جمع بین الصلاة فی هذا المکان ومجالسة زید بعد الصلاة أو قبل الصلاة. منهی عنه می شود جمع بین الفعلین، ولکن مأموربه احد الفعلین است من الصلاة أو الصیام. اصلا بالاتر بگوییم: مولا می گوید یا نماز بخوان یا روزه بگیر، وحرام است جمع بکنی بین نماز وروزه. چه مشکلی دارد؟ ملاک در واجب تخییری مصلحت در جامع بین الفعلین است، ودر حرام تخییری ملاک مفسده در جمع بین الفعلین است. با هم تنافی ندارند در مرحله ملاک. احد الفعلین مصلحت دارد اما جمع بینهما یعی مجموع الفعلین مفسده دارد. ازدواج با یکی از این دو خواهر مصلحت دارد ازدواج با هر دو خواهر مفسده دارد. چه مشکلی دارد؟ چه ربطی دارد به بحث اجتماع امر ونهی؟

در مرحله امتثال هم تنافی نیست بین امر به احدهما ونهی عن المجموع.

پس اصلا در امر تخییری ونهی تخییری که نهی تخییری یعنی نهی عن الجمع بین الفعلین و نهی از مجموع الفعلین اصلا تنافی نیست نه در ملاک و نه در امتثال. پس بحث اجتماع امر ونهی در اینجا فرض نمی شود.

اقول: این فرمایش آقای خوئی به نظر ما قابل مناقشه است. چرا؟ برای اینکه سابقا عرض کرده ایم که گاهی مفاد خطاب نهی از مجموع این است که کل جزء بشرط انضمام به سائر اجزاء مبغوض است. مثلا مالک می گوید من راضی نیستم هم در این خانه نماز بخوانی و هم با زید مجالست کنی. از مجموع این دو کار من راضی نیستم، یا نماز بخوان و یا مجالست با زید بکن. اینکه هم نماز بخوانی وهم باز ید مجالست کنی قبل یا بعد از نماز من راضی نستم. حالا این مکلف آمد هم نماز خواند و هم مجالست با زید کرد در این دار غیر، این نماز می شود تصرف در مال غیر بدون اذنش، چطور می تواند این نماز مقرب الی المولی باشد؟ نهی از مجموع اگر به این معنا باشد که کل جزء من هذا المجموع منضما الی سائر الاجزاء مبغوض، نهی از مجموع اگر شد گفت لاتکرم زید و عمروا معا، اکرام زید در کنار اکرام عمرو مفسده دارد و مبغوض است، آنوقت چگونه می تواند این اکرام زید به عنوان محبوب مولا ومصداق مأموربه واقع بشود بنابر قول به امتناع در اجتماع امر ونهی. مولا وقتی گفت لاتجمع بین اکرام زید و عمرو و ما جمع کردیم بین اکرام این دو، ظاهر خطاب این است که اکرام زید در کنار اکرام عمور مفسده دارد و مبغوض است. از آن طرف بگوئیم ولا گفته بود اکرم عالما، و ما زید را اکرام کردیم مصداق اکرام عالم هم هست، این می شود اجتماع وجوب تخییری با نهی تخییری. و این فرمایش مرحوم آخوند درست است که در اینجا چطور می شود که این اکرام زید هم مبغوض است چون در کنار اکرام عمرو است و هم محبوب باشد چون مصداق اکرام عالم است؟ مگر ما قائل به جواز اجتماع امر ونهی بشویم. عرض کردیم چه بسا ظاهر خطاب نهی از مجموع الفعلین این است که کل فعل من هذا المجموع منضما الی الفعل الآخر می شود مبغوض. ما در اول بحث اجتماع امر ونهی عرض کردیم ظاهر دلیلی که می گوید حرام است مجسمه انسان یا حیوان بسازید این است که از َآن لحظه ای که شما شروع می کنید اولین جزء این انسان را می سازید شروع کردید به ارتکاب حرام. چرا؟ برای اینکه ساخت این چای مجسمه منضما الی سائر اجزاء این مجسمه این مصداق مجسمه سازی است. ولذا می گفتیم اگر یک مکلفی بیاید نصف مجسمه را بسازد و می داند که دیگری بعد از او خواهد آمد و این مجسمه را تکمیل خواهد کرد، آن فرد اول هم مرتکب حرام شده است. چرا؟ برای اینکه می گویند آقا! شما و این فرد دوم تعاون کردید همیاری کردید در ارتکاب حرام در ایجاد وساخت مجسمه انسان. در حالی که طبق نظر مرحوم آقای خوئی با این بیانی که فرمود فرد اول اصلا کارش حرام نیست، چون نهی تعلق گرفته است به مجموع ساختن اجزاء این انسان. و این مجموع محقق می شود با ساخت جزء اخیر. در حالی که ظاهر ادله غیر از این است. ظاهر ادله این است که نهی عن التماثیل. ساخت مجسمه انسان حرام است از اول که این آقا مشغول می شود پای مجسمه را می سازد شروع کرد در ارتکاب حرام. مرحوم آخوند فرمایشش این است که آیا می تواند ساخت چای این مجسمه مصداق یک واجب و یک مأموربهی هم باشد بنابر قول به امتناع اجتماع امر ونهی؟ ابدا. چون این کار هم بخواهد بشود مبغوض وهم بخواهد بشود محبوب، قابل جمع نیست.

کسی که قائل است به امتناع اجتماع امر ونهی و می گوید تعدد عنوان فایده ندارد، مثل مرحوم آقای خوئی، ولکن ایشان می گوید اصلا بحث امر تخییری ونهی تخییری از محل نزاع خارج است. ما این فرمایش را نمی فهمیم، چرا از محل نزاع خارج است؟ ( باید برویم سراغ ظهور ادله، والا اگر ظهوری در ادله نبود باید به اصل عملی رجوع کنیم). ظاهر ادله وقتی می گوید لاتکرم زیدا و عمروا معا، لاتوجد مجسمه کامله انسان را، این ظاهرش این است که کل جزء منضما الی سائر الاجزاء مبغوض است ولو به نحو شرط متأخر. اکرام زید و عمرو ولو در دو زمان، اول زید را اکرام بکند پنج دقیقه بعد عمرو را اکرام کند، اصلا آن اکرام زید هم مبغوض مولاست. بله اگر به تنهایی او را اکرام می کرد مبغوض نبود، منضما الی اکرام عمرو مبغوض مولاست. آنوقت این اکرام زید که مبغوض مولاست در این حال می خواهد محبوب هم باشد چون مصداق اکرم عالما هست. این معنا ندارد، مگر کسی قائل به جواز اجتماع امر ونهی بشود که بحث دیگری است.

التنبیه السادس: مرحوم آخوند فرموده است: نزاع در اجتماع امر ونهی اختصاص به موارد مندوحه ندارد. برخی فکر کرده اند که نزاع در اجتماع امر ونهی مختص است به جائی که بشود واجب را در ضمن فرد حلال انجام داد. نماز را در مکان مباح خواند، مندوحه باشد، آنوقت بحث می شود که اجتماع امر ونهی جائز است یا جائز نیست. اما مواردی که مندوحه نیست اصلا مکان مباحی نیست، اینجا گفته اند که معنا ندارد مولا بگوید صل و بگوید لاتغصب. تکلیف به غیر مقدور است. یا مثلا ما آب مباح نداریم، آب مغصوب داریم، هم به ما بگوید توضأ بالماء و هم بگوید لاتغصب، تکلیف به غیر مقدور است. چون من متمکن نیستم از امتثال هر دو تکلیف. توضأ بالماء برای من فرد دیگری غیر از وضوء به ماء مغصوب ندارد. هم می گوید توضأ بالماء که عملا یعنی با این آب مغصوب وضوء بگیر، و هم می گوید لاتغصب، می شود تکلیف به غیر مقدور.

مرحوم آخوند فرموده است: بحث ما در جواز اجتماع امر ونهی حیثی است. ما از حیث اینکه آیا اجتماع امر ونهی تکلیف محال است یا تکلیف ممکن است بحث می کنیم. کار نداریم که آیا در موارد عدم المندوحة تکلیف به غیر مقدور ومحال لازم می آید یا نمی آید. بحث ما در حیث این است که هل اجتماع الامر والنهی من التکلیف المحال أم لا؟ در موارد عدم مندوحه بحث در تکلیف به محال است تکلیف به غیر مقدور است، او مشکل دیگری است. ما که در این بحث همه مشکلات عالم اسلام را نمی خواهیم حل کنیم. فقط حیث اینکه آیا اجتماع امر ونهی ممکن است تکلیف محال هست یا تکلیف محال نیست.

اقول: این فرمایش مرحوم آخوند که بحث را حیثی بکنیم خلاف متفاهم عرفی است حیثی بحث کردن. بالاخره ما می خواهیم ببینیم اجتماع امر ونهی جائز است جوازا فعلیت یا ممتنع است امتناعا فعلیا. اینکه ما بحث کنیم از جواز حیثی،این بحث کاملی نیست.

بهتر بود مرحوم آخوند اینجور می فرمود که: بالاخره در موارد عدم المندوحه هم واضح نیست که اجتماع امر ونهی محال باشد. باید بحث کنیم. یکی از کسانی که معتقد است اجتماع امر ونهی ممکن است امکانا فعلیا حتی در موارد عدم المندوحه حضرت امام است. ایشان فرموده اند: تکلیف به غیر مقدور پیش می آید در جائی که آب تنها آب مغصوب است، خب پیش بیاید چه می شود؟ خطابات قانونیه است، در خصوص این واقعه که خطاب نازل نشده است که توضأ بهذا الماء، بعد هم بگویند لاتغصب هذا الماء. خطابات شخصیه که نیست. یک قانونی داریم که یجب علی کل مکلف الوضوء بالماء، یک قانون کلی هم داریم که یحرم علی کل مکلف الغصب. ولو اتفاقا در یک جائی مکلف قادر نباشد، خطاب قانونی شامل عاجز هم می شود و هیچ استهجان ندارد.

حتی کسی که عاجز است از خصوص یک فعل. یجب الوضوء بالماء حتی شامل کسی که اصلا آب ندارد می شود. منتهی او عاجز است، حکم بر او منجز نیست. چون خطاب قانونی شامل عاجز هم می شود وهیچ استهجانی ندارد. تا چه برسد به اینجا که جمع بین دو تا خطاب موجب عجز شده است. والا آب هست، از توضأ بالماء ولاتغصب تکلیف به غیر مقدور پیش آمد. منتهی خطاب قانونی است، یک جا یا دو جا مشکل تکلیف به غیر مقدور پیش بیاید مهم نیست.

شاهد بر این مطلب این است که خود فقهاء در موارد شک در قدرت می گویند باید احتیاط کرد، اصالة الاحتیاط جاری است. امام ره فرموده اند اگر بناست قدرت شرط تکلیف باشد نه شرط تنجز، با شک در قدرت شک می کنیم تکلیف داریم یا نه، برائت از تکلیف باید جاری کنیم و این خلاف اجماع است. پس معلوم می شود قدرت شرط تنجز است.

ولذا ایشان نتیجه می گیرد که اجتماع امر ونهی جائز بالفعل حتی فی موارد عدم المندوحة.

البته ما این را قبول نداریم. خطاب قانونی شامل عاجز نمی شود به دو بیان: یک: انصراف دارد خطاب تکلیف از عاجز. اگر مولا بگوید یجب علی کل مؤمن المشی فی یوم عاشورا از انسان مقطوع الرجلین و انسان معلول انصراف دارد. یجب علی کل مکلف الاستهلال از انسان اعمی وضعیف العین انصراف دارد.

بیان دوم: خطاب های شرعی است. برفرض عقلاء خطابات قانونیه را شامل عاجز بدانند، اما چه می کنید با آیه لایکلف الله نفسا الا وسعها؟ آیه مفادش این است که شامل عاجز نمی شود.

ولذا ما فرمایش حضرت امام را قبول نداریم که خطاب قانونی شامل عاجز می شود. ولذا در موارد عدم المندوحه قبول نداریم که همر امر داریم به وضوء بالماء با اینکه آب مباح نیست، و هم نهی داریم از غصب، این تکلیف به غیر مقدور است.

ولی حرف ما این است که بالاخره بعد از بحث ونقاش باید بفهمیم که در این مسأله حق با امام است که اجتماع امر ونهی در موارد عدم المندوحه جائز است، یا حق با کسانی است که اجتماع امر ونهی را در موارد عدم المندوحه جائز نمی دانند. معنا ندارد بگوئیم بحث نکنید وخارج است از محل نزاع. نه، چرا خارج است از محل نزاع؟ بحث کنید. شخصیت بزرگی مثل حضرت امام ره نظرش این است که در موارد عدم المندوحة اجتماع امر ونهی جائز است. باید بحث کنیم. ولو ما خودمان نظرمان این است که جواز اجتماع امر ونهی را قبول داریم اما در موارد مندوحه. در موارد عدم المندوحه اگر واصل باشد خطاب نهی از غصب، یعنی بدانیم این ماء مغصوب است، دیگر قادر نخواهیم بود بر وضوء به ماء، آب مباح نداریم، ولذا امر ساقط است. ولو در توصلیات. ما اگر نداریم فرد حلال، هم به ما بگویند که لاتغصب، وهم به ما بگویند اغسل ثوبک بالماء، آب مباح هم نداریم، اگر خطاب تحریم غصب واصل بشود ما عاجز خواهیم بود از امتثال آن واجب، ولذا تکلیف به غیر مقدور پیش می آید.

سؤال وجواب: چطور امر ترتبی درست کنیم؟ ترتب باید عقلائی باشد. اینجا فعل واحد است هم بخواهد حرام باشد و هم بخواهد واجب بشود ولو به وجوب ترتبی، این عقلائی نیست. وتفصیله فی محله.

اما اگر واصل نبود، وصول خطاب نهی موجب عجز از امتثال واجب است. والا من که جاهلم به غصبی بودن این آب و آب مباح هم ندارم، خب اینجا من مشکلی ندارم خطاب وضوء شامل من می شود. چون یا باید بگوئیم وصول خطاب نهی از غصب موجب عجز است، وفرض این است که خطاب نهی از غصب در اینجا به من واصل نیست چون نمی دانم این آب غصبی است، ویا ممکن است بگوئیم اصلا خطاب غصب در اینجا وجودش لغو است. چرا؟ برای اینکه برای چی اینجا خطاب نهی از غصب آمده، وچه چیزی می خواهد به من مکلف بگوید؟ می خواهد بگوید تجری کن؟! خب من که جاهلم، فکر می کنم این آب مباح است وآب دیگری ندارم، باید وضوء بگیرم از این آب. خطاب لاتغصب اینجا می آید به من بگوید تجری کن، آب دیگر که نداری و با این آب هم وضوء نگیر چون فی علم الله غصب است؟! یعنی خطاب لاتغصب ما را به تجری می خواهد بکشاند؟ اینکه محتمل نیست.

پس یا وجود این نهی از غصب می شود لغو، یا این است که وجود این خطاب نهی از غصب واقعا موجب عجز نیست برای اینکه منجز نیست. ولذا اگر عالم نشویم به اینکه این ماء مغصوب است ولو ماء مباح نداریم امر به وضوء ثابت است و این وضوء صحیح خواهد بود. ولی اگر عالم به غصب بودیم دیگر نمی شود کاری کرد. چه این واجب ما توصلی باشد چه تعبدی، دیگر با این نهی واصل با همدیگر قابل جمع نیستند.

یک نکته فقهیه عرض کنم: اگر شما در این موارد عدم المندوحه اصرار کردید گفتید نمی تواند این مکلف امر داشته باشد به وضوء. چرا؟ برای اینکه آب مباح ندارد، این آب مغصوب است، وخطاب نهی از غصب اینجا می گوید با این آب وضوء نگیر، دیگر نمی تواند امر داشته باشد. برفرض این را اصرار کردید و عرائض ما را که گفتیم وصول نهی معجز است، یا گفتیم اصلا وجود این نهی از غصب در اینجا به نظر مشهور لغو هست. اگر نپذیرفتید عرائض ما را، اصرار کردید که اینجا نهی از غصب داریم و نهی از غصب به وجود الواقعی مانع از امر به وضوء است. می گوئیم بسیار خوب، چرا این وضوء صحیح نباشد؟ این وضوء امر ندارد ولی چرا صحیح نباشد؟ فرض این است که قصد قربت که از من مکلف متمشی شد. اطلاق دلیل شرطیت و اطلاق دلیلی که آقایان می فرمایند که الوضوء علی الوضوء نور علی نور، وضوء طهارت است، وضوء طهور است، خب اطلاق دلیل شامل این وضوء هم می شود ولو امر نداشته باشد. همان مطلبی که از آقای سیستانی هم عرض کردیم گفتیم برفرض وضوء امر ندارد، اطلاق دلیل می گوید الوضوء سبب للطهارة. مشکل قصد قربت بود، فرض این است که این آقا جاهل است قصد قربت از او متمشی می شود. جاهل مقصر هم نیست تا فعلش مبعد از مولا باشد، لذا قصد قربت از او متمشی می شود.

برفرض شما بگوئید نهی از غصب با امر به این وضوء سازگار نیست ولو غصب نهیش منجز نباشد، باز ما این وضوء را تصحیح می کنیم به اطلاق اینکه لاصلاة الابطهور والوضوء طهور، اطلاق شرطیت می گوید نماز مشروط به وضوء است و هذا وضوء وقد تمشی قصد القربة من المکلف. برفرض در این اطلاقها گیر هم بکنید و رجوع کنیم به اصول عملیه، اصل برائت می گوید بر شما واجب نبود تیمم تعیینا، بر شما واجب نیست اعاده این نماز. اصل برائت می گوید اکتفاء به این نمازی که با این وضوء خواندید ولو این وضوء امر نداشته باشد طبق اصل برائت جائز می شود. چون شک می کنید آیا بر شما واجب است نماز با تیمم بخوانید، آیا واجب است اعاده این نماز؟ اصل برائت می گوید واجب نیست.

هذا تمام الکلام فی التنبیه السادس. یقع الکلام فی التنبیه السابع روز شنبه قبل از عید غدیر.